



از این جهت است که اعلی سکان جنت قبل در ادنی دنو نار ساکن می گردند زیرا که اصل اول نار در صقع خود انقطاع ورزید بسوی خداوند بلکه تا حال شنیده نشده مثل او منقطع و بوهم آنکه در نزد نفسی حق بوده تفویض کل امور با او نموده و حال آنکه آن ثانی اول اول قبل بوده ولی چون در واقع در ارض بعد خود نازل بوده ثمری بر او نمی بخشد زیرا که اگر صادق بود در نزد ظهور محقق حق توقف نمینمود و بمقعد خود از لقاء الله محتجب نمیشد

و اول ظهور نقطه بیان آنچه خیر در علم خدا بود باو باول مقبل خلق شد و آنچه دون خیر بود باو باول مدبر خلق شد که از یوم خلق کلتی تا اول ظهور جوهر جواهر کل جنت باب اول میشود و جوهر جواهر کل نار مدبر اول میشود و خداوند خواست که او را مقبل کند و کمال تفضل در حق او نمود و الواح متعدده و رسل ممتعه در نزد او فرستاد ولی بما لا ینفعه محتجب گشته و قیص اولیت نار را پوشیده که الآن هیچ جنتی اعظم در علم الله نیست از نقطه باء در بیان و هیچ ناری ابعد از ظل این نقطه در تحت الثری نیست چنانچه آنچه راجع باو میشود از هر شیئی اشیائی است که داخل نار شده و آنچه راجع باین میشود از هر شیئی اشیائی است که داخل در جنت شده چنانچه از قبل آنچه راجع برسول الله میگردد داخل در جنت شده و آنچه راجع باول من لم یؤمن میگردد راجع بنار شده

و شئون این نار ما لا نهاییه است ولی کلیه ابواب در نوزده ذکر میشود و الا لا یعلم عدتها احد الا الله زیرا که هر نفسی که از باب نار گرفته شود باب ناری است در حد خود و هر بابی که از ابواب جنت گرفته شود باب جنتی است در حد خود اگر چه کل من فی النار راجع باول او میگردد و کل من فی النور راجع باول او میگردد و هر دو عابدند خدا را و ساجدند از برای او و معظمنند او را و موجدند او را و موحدند او را الا آنکه این بظهور آخرت توحید میکنند و آن بظهور دنیا که اول همین ظهور بوده و آخرت ظهور قبل او بوده

اینست که آن باطل میگردد و این ثابت میماند و آن نار میگردد و این نور میشود و آن فانی میگردد و این ثابت میماند و آن عزیز میشود و این ذلیل و آن غنی میگردد و این فقیر تا بجائیکه دیگر ذکر از او باقی نمیماند حتی در نفس خود او و الا امروز هر دو ﴿لا اله الا الله﴾ میگویند ولی آنچه در بیان میگویند بر شأن ما یحبه الله میگویند و آنچه در فرقان میگویند بر شأن ما لا یحبه الله میگویند و مثل این در قبل هر کس در کتاب الف بود لابد توحید خدا را میکرد ولیکن در حین ظهور قاف خداوند عالم عز و جل دوست داشت که موحد شود بتوحید محمد رسول الله - صلی الله علیه و اله - نه بتوحید عیسی

و هر کس تابع ارادة الله شد روح ملکی در او مستقر گردید الا من استودع الله فیه ذلک الروح فانه ینخرج و هر کس تابع نگشت نفس شین در او مستقر گردید الا من استودع فانه لابد ان ینخرج و الا هر دو عبادت میکنند خدا را این است که بعد از سجده نکردن شین اولیه با شئون او ناطق شد چنانچه در حدیث است قول او

که آن قول در زمان محمد - صلی الله علیه و اله - این میشود که مرا معفو بدار یا رسول الله از اینکه اقرار بولایت امیر المؤمنین - علیه السلام - کنم و جواب خداوند در آن روز جواب رسول الله هست که مطابق قول الله: "من حیث ارید لا من حیث ترید" باشد که دوست میدارم مطاع گردم از آنجا که اراده میکنم نه از آنجائی که تو اراده میکنی چنانچه همین کلمه در بیان ظاهر

و اول من اقبل جوهر جنت و اول من اعرض جوهر نار است و کل شئون خیر باو منتهی میگردد و کل شئون دون آن باو چنانچه خداوند در قرآن کل را وصیت باین نموده و لا تکونوا اول کافربه و من وصیت میکنم کل را ان تکون اول من تؤمنن "بمن یتظهنه الله" یوم القیمة لتکون مبدأ کل خیر فی کتاب الله فان ذلک لهو الفضل العظیم و لاحذرتم ان لا تحتجن به اول کل نفس لتکون مبدأ دون خیر فان ذلک لهو العذاب العظیم

و اگر صاحب نظری نظر کند می بیند که کل خیریکه در بیان ظاهر شود راجع باول من قال "بلی" میگردد که تصدیق نقطه حقیقت را نموده و اول خلق او در علین واقع شده و کل شئون دون خیر راجع باول من قال "لا" میگردد و او است ناریکه فوق او در بیان نیست و او جنتی است که فوق آن در بیان نیست الی ظهور "من یتظهره الله" که همین قسم مستدلین استدلال مینمایند

و نار نار نگشته الا بعدم سجود از برای خداوند معبود که بعدم ایمان بنقطه بیان اثبات این کلمه از برای او میشود و اظهار ناریت نکرده در نزد خود و کل الا آنکه از برای خدا کرده چنانچه از شدت احتیاط در خانه خودش بواسطه شبهه که کرده وضو نگرفته و نیت روزه نکرده بلکه در مساجد وطن خود شبهه کرده و در یک مسجد نماز کرده و کل مردود است عند الله و شئون نار بوده زیرا که از برای آن آیتی که در نفس خود بزعم خود لله میکرده آن همان آیتی بوده که از ظهور نقطه بیان در اولای او که ظهور فرقان باشد متجلی شده و اگر میشناخت او را که او است خطور تأمل در حق او نمیکرد

ولیکن شناخت زیرا که بآنچه نقطه اول ظاهر شده بود که آیات الله هست ظاهر شد و دید زیرا که از نقطه فرقان امروز غیر از آیه الله چیز دیگری ظاهر نیست همین قدر که آیات الله را شنید و سجده نکرد و اعتراف بربوبیت پروردگار خود نکرد کینونیت ممکنه در او بکون آمده و تقمص قیص باب اول نار را پوشیده اعوذ بالله من هذا و من يؤمن بالله فلا سبیل له علیه و الله لیحفظن عباده المؤمنین

و هر نفسی که مقابل یکی از ابواب جنت قرآنیه واقع شده باب کلی نار است که شئون دیگر در ظل او محشور میشود که کل راجع میشود بفؤاد اول که جوهر نفی بحت است و کل خیر و شئون او راجع میشود بنقطه فرقان که فؤاد او جوهر جواهر کل اثبات است

و احب كلشيء در نار همانست كه از او محتجب شده و ابغض كلشيء نزد او نفس خود او است كه از او محتجب مانده چنانچه در قرآن احب كلشيء نزد قاتل حرف خامس او بوده كه الله اكبر ميگفت و متحمل شد آنچه شد كه اگر ميدانست كه او است مظهر تكبير در آنروز نزد او سجده ميكرد و خطور دون حب او بر قلب او نميشد

و ابغض كل نزد خودش خود او است كه همانست كه خداوند در كل كتب نازل فرموده كه نخواهم آمرزيد او را چنانچه اول حرف نار در بيان اگر فهم كلمات عالمي را كه خود را منسوب باهل بيت ميداند و اهل بيت او صيحاء رسول - صلي الله عليه و اله - هستند و رسول من عند الله منصوب است ميكرد هر آينه در نزد خود مفتخر و در نزد كل معزز بود چگونه بر قول مثبت نبوت كه مظهر ربوبيت صرفه و الوهيت محضه هست خطور دون حب ميكرد و شب و روز از براي او سجده ميكند

اين است كه محتجب مانده و از محبوب خود غفلت نموده و قيص ابغض كلشيء را كه اول من اعرض بحمد - صلي الله عليه و اله - باشد پوشيده بلكه آن از اين پوشيده چنانچه هر ظهور بعدى علت ظهور قبل است عند الله بظهور اشرفيت زيرا كه خلق عيسى از براي ظهور رسول الله - صلي الله عليه و اله - شد چنانچه خلق قرآن از براي خلق بيان و خلق بيان از براي ظهور "من يظهره الله"

اگر چه قلم راضى نميشود كه جارى شود باسم كسى كه بر نفس او خطور كند دون طاعت او در يوم ظهور بايات بينات من عند الله عز و جل و ليكن اگر شود قيص اين بوده كه آن پوشيده و از احتجاب اين بوده كه آن محتجب مانده و از نفى اين بوده كه آن قبول نفى نموده و از بعد اين بوده كه آن بعيد گشته و از نار اين بوده كه آن نار شده

و هر كس پناه برد "بمن يظهره الله" آنروز شئون اين بان نميرسد و معنى اعوذ بالله در آنروز ايمان با او است نه قول اين كلمه زيرا كه باب اول نار همين كلمه را لا يعد و لا يحصى ميگفته و پناه از نفس خود كه شين بوده ميبرده ولى ثمرى بر حال او نبخشیده كه اگر صادق بود بايست پناه برد بنقطه بيان بايمان با او از نفس خودش كه مؤمن باو نيست و الا چه ثمر ميبخشد او را شب و روزى بفرض قرآن دون سنت او سى و چهار مرتبه سجده ميكند از براي خداوند باو و آنچه مقتضاي كينونيت او است كه قلم حيا ميكند بر ذكر آن بر او روا ميدارد و حال آنكه باو سجده ميكند و اظهار تقرب باو ميجويد و حال آنكه نزد او ابعاد كل خلق و اول كل نار است

و در ظهور بيان هم همين قسم كه در جنت حول عدد واحد طائف است در نار هم چنين است الى ما لا نهايه كه مكثر شود تكثرت همان واحد اول است در كليتها هر كس مؤمن شود ببيان و آنچه خداوند در او نازل فرموده در ظلال جنت بوده و هست و هر كس منحرف شود در ظل نار بوده و هست نه اين است كه مراد از ابواب مثل باب بلد باشد بل مثلاً باب جنت در ارض باء انوارى كه هستند هستند و در ظل باب كلييه

ذکر میشوند و ظل مثل ظل و استعین بالله من دون حروف الاثبات فی کل حین و قبل حین و بعد حین و لا توکلن علی الله فی کل شأن و قبل شأن و بعد شأن

مثلا باب اول جنت را نقطه فرض کن و باب اول نار را من یقابل فرض کن الی ظهور "من ینظره الله" ماء نفی را در عروق اشجار منفیه فانی بین و ماء اثبات را در عروق اشجار ثابته ثابت الی ان ینفی النفی بحیث لم یبق له فی البیان عنه من ذکر الا فی الکتاب و ینبت الاثبات بشأن کل ینفخون بنسبتهم الیه

و چه بسا ناری را که خداوند نور میکند "بمن ینظره الله" و چه بسا نوری را که نار میفرماید باو و اگر در عدد غیاث ظاهر شود و کل داخل شوند احدی در نار نمیماند و اگر الی مستغاث رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمیماند الا آنکه کل مبدل بنور میگردند و همین فضل را از "من ینظره الله" طلب نموده که اینست فضل اعظم و فوز اکبر که مثل امم باقیه نمانده مثل حروف انجیل که دو کتاب دیگر نازل شود من عند الله و ایشان هنوز منتظر من یأتی اسمه احمد باشند

و اگر ظاهر نشود الی این دو اسم لابد ظاهر خواهد شد و مفری از برای او نیست اگر چه می بینم ظهور او را مثل این شمس در وسط السماء و غروب کل را بمثل نجوم لیل در نهار در مقام ایمان و حقیقت نه مقام هیکل جسدی و اسباب ظاهری بمثل امروز تصور نموده و گفته ذلکم الله ربکم له الخلق و الامر لا اله الا هو العلی العظیم

اگر چه تقادیر الهی در هر شأن مختلف میشود در بیان هیچ ذکری نیست مگر ذکر او لعل در وقت ظهور مشاهده حزن نفرماید از مؤمنین بخود که در غیب باو ایمان آورده و کل منتظر لقاء او هستند و لافوض امره الی الله ربه انه هو خیر ولی و نصیر و انه هو خیر وکیل و ظهیر و او است که کفایت میکند کل را از کلهی و هیچ شیء کفایت نمیکند از او زیرا که هیچ شیء بلا ایمان باو ثمر ندارد و هیچ شیء با ایمان باو حزنی ندارد

و الا ان الله لیکفینکم عن کلشیء ان یا کلشیء عن کلشیء و لا یکفینکم عن الله ربکم من شیء و لا یکفی شیء عن شیء لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما الا من استکفی بالله ربه انه کان علاما کافیا قدیرا

آنچه ذکر شد در ذکر حین حیات عبد است و الا بعد از موت لن یقدر قلب ان یخطر به اعوذ بالله عن کل ما یدکر به النار و آن دائر مدار نار هر ظهوری است که امروز در ظهور بیان مبین است

حینی که عبد در ارضی که مالک آن نور است داخل شود در جنت داخل میشود و الا در ارضی که منسوب بنار است اگر از حب او داخل در او شود داخل در نار میشود فی الحین الا ان اراد بشیء لله و لیستلن الله ان ینتقم عنه گویا مشاهده میشود که امکان ناریه مؤمنین بالله داخل در آنها نمیشوند تا آنکه بجائی میرسد

که اصول نار هم در اماکن خود داخل نمیشوند و اگر شوند پناه میبرند الا آنکه نقطه بیان یا "من يظهره الله" اذن دهند مؤمنین بخود را یا شهداء حقه اگر در جائی مقتضی بینند نفع نفس مؤمنی را

والا داخل کوفه شو و نظر کن در آنجائیکه محل قرار نار بوده و قل صدق الله وعده كذلك يفنى الله النفي الى ان لا يبقى له من اثر حتى في الارض ثم انظر الى محل النور و قل صدق الله وعده كذلك يثبت الله الاثبات بامرہ انه علام قدیرا.

